

# نهادهای مدنی رکن اساسی آزادی‌های اجتماعی است

## بررسی مفهوم «نهاد» و کارکرد آن در ایران در گفت‌وگوی کیوان کثیریان با عباس عبدی و امیر اثباتی

وقتی در مورد «نهاد» صحبت می‌کنیم درباره چه چیزی حرف می‌زنیم؟ فرق «نهاد» در جوامع سنتی و مدرن چیست؟ هویت صنفی چگونه به کمک هویت فردی اعضای آن صنف می‌آید و برعکس. در واقع صنف و اعضای آن صنف چطور هویت‌شان را مبادله می‌کنند؟ اساساً از چه زمانی نهادها توسط مردم و حکومت‌ها جدی گرفته شدند؟ در برنامه این هفته خط فرضی، چگونگی شکل‌گیری «نهاد» با توجه به ضرورتی که دارد و پذیرش اینکه يك ضرورت است و اینکه نمی‌توان بدون آن جامعه را سر و سامان داد مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

در این برنامه قصد داریم درباره نقش و مفهوم نهاد صحبت کنیم که انواع مختلفی دارد، در خدمت عباس عبدی، پژوهشگر اجتماعی و سیاسی و روزنامه‌نگار که سال‌ها کار صنفی انجام داده‌اند و امیر اثباتی، طراح صحنه، مدیر هنری و فعال صنفی که ایشان هم سال‌ها کار صنفی در خانه سینما انجام داده‌اند، هستیم. آقای عبدی مقدماتاً درباره مفهوم نهاد صحبت کنید. وقتی در مورد نهاد صحبت می‌کنیم درباره چه چیزی حرف می‌زنیم.

عباس عبدی: وقتی تحلیل جامعه‌شناسی ما اجرا را نگاه می‌کنیم جوامع هنگامی که بزرگ می‌شوند، به يك نوع تقسیم کار می‌رسند و این تقسیم کار مستلزم نهاد است. در گذشته هم بوده و الان گسترده‌تر شده است. مطالعاتی هست برای نهادهای صنفی در بغداد، زمان خلفای عباسیان که نهادهای قدرتمندی بودند حتی اجازه نمی‌دهند کسی بین‌شان همین‌طوری بیاید و برود. اما ما اجرا این است وقتی جوامع بزرگ می‌شوند مثل تهران، من چطور باید با شما تماس داشته باشم؟ چطور تعامل کنم؟ چطور باید گفت‌وگو کنم؟ چطور از مطالب و منافعم دفاع کنم؟ هیچ

راهی برای فرد وجود ندارد غیر از نهاد. در دنیای امروز فرد نداریم مگر اینکه بخواهد از طریق نهادش کار کند. یعنی شما یک جامعه ۱۰ میلیونی مثل تهران را می‌توانید به ۵۰۰ نهاد تقلیل بدهید. هر کس در حوزه‌های خودش حتی این نهادها می‌توانند در دلشان نهادهای مختلف داشته باشند مثلاً خانه سینما خودش تشکیل شده از تعدادی از نهادها که ممکن است حتی با هم اشتراک منافع و اختلاف منافع داشته باشند ولی خانه سینما جمع‌کننده همه اینها در برابر انجمن صنفی روزنامه‌نگاران، در برابر دولت و هر چیز دیگری است. بنابراین اساساً جامعه مدرن بدون نهاد بی‌معنی است. یک جامعه پوپولیستی می‌شود. مثلاً من و شما قدرت‌مان جلوی حکومت کجاست؟ اگر قدرت‌تان را به دولت‌ها بدهید چطور می‌توانید پس بگیرید؟ تنها راهش نهادها هستند. بنابراین جامعه مدرن بدون نهادسازی، بدون مشارکت مدنی و از خلال نهادها، یک جامعه مدرن نیست. در واقع یک جامعه بزرگ عقب‌افتاده است و حکومت‌هایی هم که می‌خواهند جامعه را منکوب کنند، اولین کار این است که نهادهایشان را می‌زنند. حسن نهاد این است مثلاً اگر ما روزنامه‌نگار هستیم و شما سینماگر هستید بین خودشان منافعشان را گفت‌وگو می‌کنند. تعاملشان را با دیگران و عملاً به سمت گفت‌وگو و تعامل و همزیستی و بازی با جمع مثبت حرکت می‌کنیم. در حالی که اگر نهاد نباشد هیچ کدام این اهداف تحقق پیدا نمی‌کند. جامعه عملاً روی هوا می‌ماند. نهادها هم نقش نظارتی دارند و بسیار بسیار مهم هستند. در جامعه، دستگاه قضایی نقش نظارتی روی حکومت‌ها دارد. نهاد رسمی نظارتی روی دولت‌ها و افراد است، اما این کفایت نمی‌کند تا نهادهای غیررسمی نباشند نهاد رسمی به تنهایی نمی‌تواند کاری کند. چرا؟ چون نهاد رسمی را، قدرت کاملاً می‌تواند در جهت منافع خودش به کار ببرد. بنابراین نهادهای غیررسمی، احزاب، رسانه‌ها همین نهادهای حزبی هستند. جامعه بدون نهاد واقعاً جامعه‌ای است که روی هواست و حتی اندیشه‌ها شکل نمی‌گیرد، حتی تعامل مثبتی هم بین‌شان شکل نخواهد گرفت.

**یعنی می‌فرمایید نهاد می‌تواند مجموعه‌ای از مردم باشد که دور هم جمع می‌شوند با منافع یا مهارت‌های مشترک...**

**عبدی:** موضوعات مشترک. یعنی آقای الف یا خانم ب می‌تواند در یک نهاد خیریه باشد، همزمان در یک نهاد سیاسی، صنفی یا محلی باشد. در نهادهای موضوعی باشد مثلاً در نهاد علم، محیط زیست باشد همه اینها نیازمند به نهاد است که هم به آن افراد انضباط بدهد، هم اندیشه‌شان را شکل بدهد و هم قدرت بالقوه بدهد که به‌طور مشخص در

برابر نهاد قدرت هر موقع اراده کنند، بتوانند این بالقوه را تبدیل به فعلیت کنند و مانع انحرافها و مشکلات نهاد قدرت شوند.

**آقای اثباتی پیشینه‌ای از شکل‌گیری و عملکرد نهادها در ایران بدهید که اصولاً از چه زمانی این نهادها توسط مردم و حکومتها جدی گرفته شدند.**

**اثباتی:** احتمالاً این يك بحث مفصلي مي‌تواند باشد به لحاظ تاريخي و سعي مي‌کنم بخش‌هایی که کمی بیشتر مي‌تواند به موضوع صحبت امروز ما مربوط باشد - نهادها در جامعه امروز - نزديك شوم. به صورت سنتي نهادها سابقه خيلي قديمي دارند همان‌طور که گفتيد کسانی که هم‌پيشه و هم‌حرفه هستند، مسائل و منافع مشترك دارند و به‌طور طبيعي در همه جوامع در کنار هم قرار مي‌گرفتند. يعني وقتي جامعه شکل مي‌گرفت به‌طور طبيعي اين همگرایی بين افراد خودش را تجلي مي‌داد به صورت چيزي که مي‌گوئيم نهاد. زماني ممکن بود در معماري شهري، بازارها تحت عنوان يك راسته مثل راسته آهنگران، عطاران، بازارها باشد. در واقع به لحاظ مكاني هم هويتي است که سابقه خيلي قديمي دارد. اما اگر همان‌طور که آقای عبيدي گفتند به‌طور يك پديده ناشي از جامعه مدرن تلقي کنيم، گمان مي‌کنم به حوالي دوران مشروطه بايد برگرديم. زماني که براي تشكيل مجلس قرار بود نمايندگاني انتخاب شوند و براي اينکه اين نمايندگي تحقق پيدا کند، از اصناف و گروه‌هاي اجتماعي مختلف اين نمايندگان برگزيده شدند. شکل ابتدايي‌اش در مجلس موسسان و بعد در نمايندگان مجلس، شاهد اين هستيم که درصدي نمايندگان تجار هستند، درصدي نمايندگان روحانيت هستند، در کنار اينها کارگران هم کم‌کم تشکلهای خودشان را پيدا مي‌کردند. شايد به دليل آگاهي‌اي بود که پيدا کرده بودند کارگراني که مثلاً به باکو رفتند. آنجا نهادهای صنعتي و واحدهای صنعتي بزرگ شکل گرفته بود. اين تشکلهای زودتر شکل گرفتند. براي خواسته‌هایشان مبارزه مي‌کردند. آمدن برخي از اين افراد به ايران باعث شد اولين تشکلهای کارگري شکل بگيرد. فکر مي‌کنم تا شروع پهلوئي اول تعداد قابل ملاحظه‌اي از اتحاديه‌ها یا تشکلهای وجود دارد و حتي در مقاطعي با اعتصاب کردن، حضور فعال اجتماعي هم داشتند. به دلایلي در دوره پهلوئي اول کلاً اين فعاليت ممنوع ميشود. يادآوری مي‌کنم هر چند فعاليت نهادهایي مثل سندیکاهاي کارگري ممنوع ميشود، اما نظام‌نامه‌هايي براي نظم و نسق دادن به روابط اجتماعي در گروه‌هاي اجتماعي کم‌کم شکل گرفت. جالب است يك نظام‌نامه‌اي هست براي باربران و طبقه‌کشان در زمان رضا شاه که مشخص مي‌کند اين گروه شغلي چطور بايد کار کنند، چطور بايد وارد

این حرفه شوند، حتی در مورد رنگ لباسشان هم توضیح داده شده. می‌خواهم بگویم یک نیاز در جامعه مدرن است که یک گروه اجتماعی باید قاعده‌ای برای حضور و ارتباطش با دیگران و مناسبات درونی خودش داشته باشد.

طبیعتاً بعد از رفتن رضا شاه و شروع جنگ جهانی دوم در ایران شکل‌گیری احزاب، آزادی‌ای که در دوره بین 1320 تا 32 در نظر بگیریم، وقتی فعالیت‌های اجتماعی فراهم می‌شود، احزاب سیاسی فعال می‌شوند و اتحادیه کارگری را هم شکل می‌دهند. کاملاً مشخص است حزب توده به عنوان یکی از قوی‌ترین تشکلهای سیاسی توانست بزرگ‌ترین تشکلهای کارگری را هم سازماندهی بکند. گمان می‌کنم در 1325 دولت قوام، حزب دموکرات، در برابر آنها تشکلهای کارگری دیگری ساخت و وزارت کار تشکیل شد برای اینکه بتوانند این را مهار کنند، چون یک قدرت وزین اجتماعی بود. در ادامه این روند، با تمام افت و خیزهایی که داشت، همان‌طور که آقای عبیدی گفتند، در حوزه‌های مختلف این تشکلهای شکل پیدا کردند. به دلیل حرفه‌ام می‌خواهم یادآوری کنم از اوایل دهه ۳۰ اولین سندیکاها یا جمع‌ها یا تشکلهای سینمایی هم شکل گرفت. تهیه‌کنندگان، واردکنندگان فیلم، دوبرورها، تمام کسانی که پیشه و منافع مشترکی داشتند سندیکا تشکیل دادند. کم‌کم بازیگران و کارگردانان هم اضافه شدند و در حوزه سینما این تشکلهای به وجود آمد. در نیمه دوم دهه ۴۰ کانون نویسندگان تشکیل شد که آن هم مسائل مهمی را داشت و حضور این تشکل - فارغ از سندیکاهای کارگری - حضور این نهاد اجتماعی بسیار بسیار می‌توانست تاثیرگذار باشد. به همین دلیل هم شرایط تکوین و هم مقاومتی که در برابرش شد، مناسباتی که با قدرت داشتند، خیلی جذاب است. مرورش خیلی جذاب است و شاید خروجی مشخصش در شبهای شعری بود که در یکی، دو سال قبل از انقلاب برگزار شد و به نحوی به‌طور غیرمستقیم تاثیر خودش را هم گذاشت. بعد از انقلاب تغییرات اساسی در قوانین وزارت کار پیش آمد و کم‌کم تشکلهای شکل گرفتند.

**آقای عبیدی نقش و کارکرد نهادها در تصمیم‌سازیها، تعامل و ارتباط و نسبتش با قدرت و حاکمیت چطور می‌تواند تعریف شود.**

**عبیدی:** سعی می‌کنم بیشتر در مورد ایران صحبت کنم. انتزاعی کلی نمی‌خواهم بگویم مگر آنجا که استفاده کنیم. واقعیت این است که مقداری فرهنگی است. یکی از جامعه‌شناسان مشهور فرانسوی می‌گوید فرانسوی‌ها به محض اینکه یک نهاد درست می‌کنند و پنج نفر دور هم جمع می‌شوند فوری می‌خواهند سیاسی‌اش کنند. اما ممکن است در ایالات

متحده این را نبینید. نهاد سیاسی همان نهاد احزاب هستند و همه‌شان خودشان را محدود می‌کنند. انگلوساکسون‌ها شاید بیشتر این‌طور باشند ولی فرهنگ فرانسوی این‌طور است. در ایران پیش از اینکه فرهنگی به این معنا باشد بیشتر ساختاری اجتماعی است. یعنی وقتی نهادهای سیاسی‌تان ضعیف و ناکارکرد باشند، نهادهای صنفی صرف می‌کند که جای آنها را بگیرند. اگر کارخانه تولید کفش نداشته باشید که کفش‌های خوب و راحتی تولید کند، من و شما هم سر کوچه می‌نشینیم برای مردم چیزی را می‌دوزیم و می‌گوییم این کفش‌تان. بدون کفش که نمی‌شود زندگی کرد، بنابراین یک چیز درب و داغانی را به عنوان کفش تولید می‌کنیم. نهادهای سیاسی در ایران به دلیل مطلقه بودن قدرت، در قدیم به دلیل اینکه زمین و آب در اختیار دولت بوده، اقتدار کامل داشتند بعداً هم که نفت بوده، راهی به نهادهای مدنی نمی‌دادند. مثالی که آقای اثباتی فرمودند، کانون نویسندگان عملاً تبدیل شد به یک کانون کاملاً سیاسی. حزب توده خیلی سعی می‌کرد نفوذ داشته باشد و این می‌طلبید، مثل چای خیلی داغ در سرمای زمستان بالای کوه در برف چقدر می‌چسبید، کار سیاسی هم برای نهادها می‌چسبید. ممکن است در مورد انجمن‌های صنفی روزنامه‌نگاری هم همین ایراد وجود داشته باشد.

**تلقی‌ای بود که بعد از دوم خرداد روزنامه‌ها هر کدام تبدیل به حزب شدند.**

**عبدی:** می‌خواهم بگویم نهادهای سیاسی نباشند، چرخ دنده سیاست کار خودش را درست انجام ندهد، هر کسی سعی می‌کند پایش را دراز کند و در آن کار هم دخالت کند. نهادهای مدنی در ایران همیشه این مشکل را داشتند. ولی اگر این مشکل را کنار بگذاریم، کار نهاد مدنی این است که مثلاً در مورد سینما، منافع خودشان را تعریف و از آن دفاع کنند. اما نکته مهم اینجاست که این در تقابل با دیگران نیست و اینها سرجمع در منافع ملی به هم می‌رسند. در جامعه‌شناسی رویکرد دورکیمی می‌گوید سینماگر دنبال منافع خودش است، ولی به من روزنامه‌نگار هم نیاز دارد و در منافع خودم من را به رسمیت می‌شناسد. من هم پزشک و کارگر و هر کسی را. ما بدون همدیگر نمی‌توانیم زندگی کنیم، بنابراین نهادها در عین حال که دنبال منافع خودشان هستند در عین حال دنبال یک همبستگی جمعی هم هستند، موجب تفاهم بیشتر بین خودشان یا حتی بین حکومت می‌شوند. مثلاً یکی از اشتباهات شاه این بود که همه نهادها را زد و هیچ نهادی را نگذاشته بود بماند. در سال‌های آخر کانون شب شعری گذاشت. تنها نهادی که نمی‌توانست بزند، به دلیل گستردگی‌اش که زیادتر هم می‌شد

نهادهای مذهبی بود. در چهار حوزه اینها کلا گسترش پیدا کردند، اما نتیجه چه شد؟ چون نهاد سیاسی را زده بود، نهاد مذهب جای نهاد سیاست نشست و يك دفعه چشمش را باز کرد و دید نمیتواند با اینها برخورد کند. در هیاتها و مساجد مذهبی، در هیاتهای صنفی و فکری، در انجمنهای اسلامی همه جا نهادهای مذهبی کارکرد سیاسی پیدا کردند. بنابراین مشکل ما این است که نهادها باید کارکرد خودشان را داشته باشند، اما هنگامی که يك جای دیگر کارکردش ضعیف میشود یا وجود ندارد برای خیلیها مقرون به صرفه میشود که آنجا هم کار کرده و نقش ایفا کنند.

**اثباتی:** میخواهم تاکید کنم که این کارکرد تحمیل میشود و البته ناگزیر هم هست. ما دو نفر که از دو صنف مشخص هستیم روزنامه نگاران و سینماگران، يك مساله مشترك داریم که ظاهرا يك مساله صنفی است.

**عبدی:** مثل هوای آلوده که جفتمان استنشاق میکنیم.

**اثباتی:** جز همه موارد مشترك، میخواهم برگردم به قانون اساسی که در مورد آزادی بیان تصریح شده، آزادی بیان جزو حقوق مردم است. پس روزنامه نگاران آزاد هستند نظرشان را بگویند. تفتیش عقاید نمیشود کرد. حق آزادی بیان و انتشارش وجود دارد. پس برای من سینماگر هم باید این حق وجود داشته باشد که بتوانم فیلم مورد نظرم را بسازم، مسائل اجتماعی را از زاویه دید خودم بیان کنم. وقتی هر دو صنف درگیر محدودیت در این زمینه هستیم، باید نسبت به این قضیه هم واکنش نشان دهیم. قرار نیست انرژی ما صرف این شود که اجازه بگیریم که بتوانیم حرفی را بزنیم، فیلمی را بسازیم، خبری را منتشر کنیم، نظرسنجی را اعلام کنیم که نیاز جامعه است. وقتی انرژی ما صرف این موارد شود از پرداختن به مسائل دیگری که ذاتا مسائل صنفی و منافعمان است، باز میمانیم و باری که روی فعالیتهای نهادهای صنفی سوار میشود، خارج از خواست اهالی صنف است و آنها متضرر میشوند، چون به مسائل دیگرشان نمیرسد. سالهاست درگیر مسائل مشخصی هستیم، مثل قرارداد، شرایط کار، ساعت کار. ولی عملا از آن باز ماندیم، چون تمام مدت درگیر این مساله هستیم که فیلم را با چه بدبختی بسازیم و با چه فلاکتی بتوانیم نمایش دهیم.

**آقای عبدی شما فکر میکنید يك اراده کلان برای ناکارآمد کردن نهاد از احزاب تا نهادهای صنفی وجود دارد و موانعی که سر راه نهادهای صنفی و احزاب ایجاد میشود و اینکه آیا واقعا اراده وجود دارد که نهادهای صنفی و سیاسی و مدنی کمرنگ و ضعیف شوند؟**

**عبدی:** وقتی اراده‌گرایان به بحث می‌کنیم به نتیجه نمی‌رسیم. ما به نتیجه نگاه می‌کنیم، نتیجه این است که ساختار سیاسی در ایران وقتی شکل می‌گیرد به دلیل عوامل اجتماعی غیرت را به رسمیت نمی‌شناسد. غیر هم بروزش در نهادهاست و نه در جای دیگر. شما نگاه کنید به افراد خیلی کاری ندارند بیشتر به نهادها حساسیت دارند. مطلب آقای اثباتی درست است که سیاسی شدن تحمیل است، من هم این را می‌پذیرم و خیلی هم ساده است، اما پرسش اساسی این است که یک نهاد مدنی تا چه حد باید به این تحمیل تن بدهد. یکی از دلایلی که آنها می‌توانند سیاسی کنند، این است که نهادها وجود ندارد، همین پارادوکس می‌شود، حفظ نهاد یعنی باید عقلانیت در این طرف باشد ما از آن طرف خیلی انتظاری نداریم آنها کار خودشان را انجام می‌دهند. اگر عقلانیت این طرف را نگاه کنیم باید اساس را بگذاریم بر حفظ نهاد، چون حفظ نهاد دستاوردی است که احتمالاً هزینه‌هایی هم برای شما دارد و نمی‌توانید بگویید نداشته باشد. این هزینه‌ها ممکن است نادیده گرفتن یکسری مسائل باشد. چرا می‌توانند مانع آزادی شما شوند، چون شما نهاد ندارید. بعد که نهاد درست کردید درگیر آن مساله شدید. می‌خواهم بگویم ماجرا تا حدی پارادوکسیکال است تا اینکه فکر کنیم اینها ما را مجبور کردند، وارد سیاست شده‌ایم پس ما هم در دلشان می‌رویم و تمام می‌شود. نکته دیگر هم به نظرم اینکه این بحث اراده‌گرایان نیست که یک عده دستور می‌دهند که این کار را نکنید. طبیعت حکومت غیرپاسخگو این است که نمی‌خواهد کسی را به رسمیت بشناسد و کس هم فقط در چارچوب‌های نهادی معنی می‌دهد. آقای اثباتی درست می‌فرمایند که این مساله فرهنگی است، اما این بروزش فرهنگی است و بنیان‌ش اجتماعی است. فرقی‌شان را توضیح می‌دهم. اخیراً که صحبت می‌کردم یک نفر همین ادعا را در مورد این موضوع داشت، گفتم رانندگی ما در ایران بد است و همه می‌گویند یک امر فرهنگی است، من این را قبول ندارم. کافی است یک ایرانی را به اروپا ببرید و بگویید حالا پشت ماشین بنشین از آنها بهتر رانندگی می‌کند، چون می‌دانند که اگر تخلف کند نقره داغش می‌کنند. البته فقط مساله نقره داغ کردن نیست مسائل دیگری هم هست. می‌فهمد اینجا باید این‌طور رانندگی کند. این فرهنگ از کجا می‌آید؟ درست است که یک اروپایی در ایران این‌طور رانندگی نمی‌کند. یکی از آشنایان ما گفت در ایران رانندگی نمی‌کنم، چون اگر اینجا رانندگی کنم عادت می‌کنم و وقتی برگشتم همین کار را می‌کنم تا جریمه شوم، تا بعد با محیط آنجا آداپته شوم. این بنیان اجتماعی ماجراست. چرا حکومت‌ها مانع آزادی می‌شوند؟ چون کسی نیست که جلوی‌شان را بگیرد. در غرب هم اگر زورشان بگیرد جلوی‌شان را می‌گیرند، زورشان نمی‌رسد. آن قدرت در جامعه و

نهادهای تقسیم شده. مثلاً در ایالات متحده یک جایی که استقلال خیلی خوبی دارد، دو، سه جایشان استقلال دارند به همین دلیل هم نهادهای معتبری هستند؛ بانک مرکزی، دیوان عالی و نیروی نظامی. فرمانده رییسجمهور است ولی هر کاری را نمیکند یا دستگاه قضایی که شش تایشان جمهوریخواه هستند ولی علیه ترامپ رای میدهند یا بانک مرکزی که اجازه نمیدهد هر کاری را انجام بدهید. این استقلالها جامعه را حفظ میکند و به همین دلیل معتبر هستند. وقتی در چنین سیستمی رییسجمهور باشید، فرق میکند با سیستم ایران که بانک مرکزیاش هفته گذشته بانکها را آورده به صلابه کشیده که چرا نرخ سودتان بالا رفته. نمیخواهم بگویم سیاستشان درست است یا غلط. بانکها برای اینکه پول جمع کنند سود را بالا میبرند. به محض اینکه رهبری در نمایشگاه میگوید چرا به بخش خصوصی پول نمیدهید، فوری یک بیانیه میدهند که نرخ سود ۳۰ درصد باشد. اینکه دیگر بانک نیست. بانک مرکزی هم استقلال ندارد چه برسد به یک نهاد که قدرت ندارد. بنابراین علت اصلی این است که استقلال نهادی شکل نگرفته به نظر من در حال شکل گرفتن است نه به دلیل اینکه یک فرهنگ جدید میآید، به دلیل اینکه ابزارهای حکومت از دستش میروند. اولی رسانه است که کلاً دارد از دستش میروند. همین سینما از دستش رفته. میگوید اجازه نمیدهی من بسازم؟ در یوتیوب هر چه بخوای میتوانی تماشا کنی. اصلاً جای دیگری میسازد. رسانه از دستش رفته است. الان انحصار دست آن طرف افتاده است. نفت هم از دستش رفته. با موشک که نمیتوان مردم را در خیابان جمع کرد باید چیز دیگری داشته باشید که مردم هم نیستند. بنابراین هنگامی که اینها برود، کمی زمان میبرد و زایمان خطرناکی هم هست. زمان میبرد تا حکومتها پاسخگو و مسوول شوند، به دلیل اینکه قدرت ندارند و وقتی پاسخگو و مسوول شدند آن زمان این مشکلات کمتر پیش میآید و انجمن صنفی، روزنامه نگار، خانه سینما و دیگران مجبور هستند در حوزه کار خودشان بپردازند. آقای هاشمی وزیر کشور گفت ما حزباللهی میخواهیم نه حزب سیاسی (با خنده). مثل این است که شما بگویید ما سینمای بدون تصویر میخواهیم نه سینمای با تصویر. مثل سینمای صامت که سینمای بدون تصویر باشد.

## رادیو میشود.

**عبدی:** هم صامت باشد و هم بدون تصویر. آن موقع من میشوم بهترین کارگردان دنیا، اینکه کاری ندارد (با خنده) اینطوری میخواهند. اینها قدرت‌هایشان در حال از دست رفتن است. باید بینیم در ادامه چطور میتوانیم یک نقطه اپتیموم و بهینه برای رفتار خودمان و این



نهادهای داشته باشیم تا انسجام اجتماعی از بین نرود. نهاد خانه سینما سر جای خودش برود البته به این معنا نیست که در سیاست دخالت نکند، هر سینماگری میتواند وارد حزب شود و فعال باشد. روزنامه‌نگاران، کارگران هم به همین ترتیب. همه حرفه‌ها باید نهادهای خودشان را داشته باشند و نهادهای سیاسی هم کارکرد و جایگاه خودشان را داشته باشند. این دوره گذار را حس می‌کنیم و قبول داریم. علتش هم از روی نتایج نیست، من به نتایجی که ایشان می‌بینند، کار ندارم. من به بنیان‌های قدرت کار دارم که به کل دارد از دست سیستم گرفته می‌شود. مثلاً یکی از بنیان‌ها دین است که یک عنصر انسجام‌بخش در ایران بود که یک نهاد قدرتمند مستقل داشت و این نهاد را از بین بردند و الان می‌بینید دین دیگر آن کارایی را نه تنها ندارد، بلکه غیرکارکردی هم نقش ایفا می‌کند. اینکه الان این همه آویزان مالیات شده‌اند و از نفس کشیدن هم می‌خواهند مالیات بگیرند، چون نمی‌دانند که این‌طور نیست که شما بتوانید همه جور مالیات بگیرید. سیاست خارجی هم که به آن شکل، رانت سیاست خارجی هم که نمی‌توانید داشته باشید و رسانه، چیزی که بیشتر از همه اینها را نابود می‌کند و قدرت‌شان را از بین می‌برد، شکست انحصار رسانه‌ای است. زمانی نود و خرده‌ای درصد از صدا و سیما استفاده می‌کردند، الان بخش خبری‌اش رسیده به ۳۰ درصد که این ۳۰ درصد هم فیک است یعنی کم کیفیت‌ترین نیروها از آن استفاده می‌کنند. کسانی که سن بالا دارند، سوادشان کم است، غیرشهری هستند. کم‌کیفیت به معنای ارزش‌گذاری نمی‌گویم. به معنای اینکه یک رسانه تلویزیونی درست کنید من عنصر کم کیفیت محسوب می‌شوم، چون من که سینما نیستم. آقای اثباتی است که اگر نبیند مهم است من اگر ببینم اهمیتی ندارد و برعکس. در این سیستم رسانه، وضعیت درآمد، بودجه، نهاد دین همه به هم ریخته است و این امید را ایجاد می‌کند که بتوانیم نهادهای مدنی واقعاً کارکردگرایانه داشته باشیم ولی خیلی سخت است.

**اثباتی:** می‌خواستم تعبیری که در مورد ناگزیر شدن از کارکرد سیاسی برای خانه سینما و غیره گفتم را تصریح کنم. به تعبیر من آن فعالیت، سیاسی نیست. اتفاقاً در خانه سینما همیشه این را تکرار کردیم که مثلاً در انتخابات که یکی از نقاط عطف فعالیت سیاسی جامعه است، افراد سینماگر حق دارند به صفت فردی خودشان هوادار یک نامزد باشند و برایش تبلیغ کنند. این را نباید به عنوان فعالیت سیاسی خانه سینما قلمداد کنیم. فعالیت سیاسی یک فرد خاص است. اما نهاد، یعنی خانه سینما غیر از موارد خیلی معدودی که شاید در یک همبستگی ملی هم قرار می‌گرفت، یادم است زمانی در مورد جنگ اول غزه و

اتفاقاتي که افتاده بود خانه سینما هم بیانیه داد. این جزو وظایف خانه سینما نیست، اما تمام نهادهای مدنی در تمام دنیا گاهی انتظار می‌رود به عنوان مسوولیت اجتماعی و انسانی خودش ساکت نماند. اما پرداختن به مساله سانسور به نظر سیاسی می‌آید. مخالفت کردن با مقررات و قوانینی که به‌زعم سینماگران یا آحاد يك صنف نامناسب است، در همه اصناف می‌توانیم ببینیم، قوانین و مقرراتی وضع می‌شود که ما حق داریم با استدلال مخالفت کنیم. به مجرد اینکه از زاویه حفظ منافع خودمان، اعتراض‌مان را بیان می‌کنیم این انگ به ما زده می‌شود که شما کار سیاسی می‌کنید در حالی که ما کار صنفی می‌کنیم. به نظر می‌رسد یا می‌خواهند این‌طور وانمود شود که فعالیت سیاسی است.

اما يك نکته دیگر هم اضافه کنم. آقای عبدي فرمودند اگر وضعیت را در مناسبات قدرت ببینیم، به مرور تغییر شکلی ایجاد می‌شود که اهرم‌هایی که می‌توانست معادله قدرت و نسبت قدرت و مردم را به شکل سابق تداوم دهد، دستخوش دگرگونی‌های وسواسی می‌شود که کاملاً مشخص است. اما به این معنی نیست که خیلی مکانیکی نهادها صاحب قدرت خواهند شد و جایگاه کارآمدشان را پیدا خواهند کرد. اینجا برمی‌گردم به مساله فرهنگی که قطعاً برآمده از روابط اجتماعی و تربیت قدیم است. از قوانین و مقررات حاکم بر جامعه‌مان است، اما به هر صورت به عنوان يك امر فرهنگی خودش را نشان می‌دهد. در روانشناسی فردی و رفتارشناسی باید تبیین و بررسی شود. اینجا نهاد کار دشواری را دارد. آقای عبدي گفتند حفظ نهاد از هر چیزی مهم‌تر است من هم به همین معتقد هستم. ولی به چه قیمتی باید نهاد را حفظ کنیم؟ حداقل را کجا باید در نظر بگیریم؟

**عبدي:** من این را جواب می‌دهم.

**اثباتی:** مثلاً در مورد شرکت در انتخابات به عنوان يك فعالیت اجتماعی، سیاسی، شهروندی قاعدتاً فکر می‌کنیم که باید شرکت کنیم، اما حداقل شرایطی باید وجود داشته باشد تا این رای دادن معنی پیدا کند. فعالیت صنفی‌مان هم باید حداقل را لحاظ کنیم البته می‌دانم گرفتاریش خیلی زیاد است و با اجازه شما می‌خواهم تاکید کنم که بخشی به ما اهالی صنف برمی‌گردد. به نحوه مدیریت ما، اشراف بر رفتارمان به صورت آگاهانه، گفت‌وگو کردن در مورد نفس اداره نهادهای صنفی، تعریف از صنف نه اینکه اهداف صنفی‌مان چیست. اصلاً با صنف چطور باید روبه‌رو شویم. این چیزی است که فکر می‌کنم باید پرداخته شود فارغ از قدرت، نهادهای قدرت، نهادهای صنفی در همه

سطوح باید پرداخته شود.

**عبدی:** مطلب آقای اثباتی خیلی مهم است. سوال اصلی نهادهای صنفی این است که مثلاً همین انتخابات، مگر انتخابات ما همیشه صد درصد آزاد بوده؟ یک نفر میتواند بگوید این انتخابات هم مثل قبلیهاست. نفر دیگر میتواند بگوید این مثل قبلیها نیست، این یک چیز دیگر است. کجا تعیین میشود؟ به نظر من معیار اصلیش گفتوگوی آزاد در صنف است. من قرار نیست به عنوان یک روزنامه‌نگار و جناب اثباتی به عنوان سینماگر و فعال سینما نظرم را همه بپذیرند اصلاً چنین چیزی معقول نبوده. اگر این‌طور است که حکومت هم همین کار را میکند، بحث این است که باید در خودمان گفتوگوی آزاد داشته باشیم. به این کلمه دقت کنید گفتوگوی آزاد در صنف اگر شکل نگیرد، آن نهاد نیست و میشود یک چیز زاییده وضعیت موجود سیستم سیاسی. گفتوگوی آزاد یعنی صحبت کنند و ببینند منافعشان چیست هر تصمیمی که گرفتند همان را انجام بدهند، اما لزوماً معنایش این نیست که این تصمیم درست است، اما من به عنوان یک عضو صنف در یک گفتوگوی آزاد اگر رای نیاوردم و اکثریت نداشت به شکلی تبعیت کنم. این مساله کلیدی است. مثالی میزنم مثلاً اگر یک کسی وزنش بیشتر شد، نمیتواند در این وزن کشتی بگیرد. معلوم است از ۸۷ کیلو یک گرم هم بیشتر باشد، نمیتواند کشتی بگیرد. ۸۷ کیلو یک گرم کمتر شد، میتواند. ولی در سیاست و امر اجتماعی چنین نقطه‌ای را نداریم. معیارش گفتوگوی آزاد صنف است که با هم گفتوگو کنند و به یک تفاهم برسند. آنچه مهم است، حتماً آقای اثباتی هم تجربه داشتند، آزادی بیان مساله صنفی نیست، مساله عمومی همه ماست من اگر نداشته باشم صنفم موضوعیت ندارد، سینماگران هم نداشته باشند به شکلی صنفشان موضوعیت ندارد. اما اعتراض به فقدان آزادی بیان یک امر سیاسی است. ادبیاتش کاملاً میتواند متفاوت باشد. تجربه خودم را عرض میکنم، مثلاً دو روزنامه‌نگار را بازداشت میکنند، وظیفه ماست که دفاع کنیم. اما میتواند با دو ادبیات کاملاً متفاوت باشد. یک ادبیات کاملاً صنفی و به نظر من رادیکال‌تر تا یک ادبیات سیاسی و سوگیرانه. شما در ادبیات صنفی میتوانید بگویید حالا بازداشت کرده‌اند بفرمایید دادگاهشان طبق این مقررات شکل بگیرند، وکیل داشته باشند و با همان ادبیات سیستم صحبت میکنید. اما کسی دیگر میگوید، من را هم اگر دستگیر کنند هیچ ادعایی ندارم که یک همکارم بگوید عبدی بی‌گناه است از کجا میدانید من بی‌گناه هستم یا نه. او باید از حقوق من دفاع کند نه از داوری نسبت به من. میخواهم بگویم ادبیات در این ماجرا خیلی خیلی مهم است هیچ وقت نمیتوانیم نهادها را از

پرداختن به بنیان‌های اصلی‌شان به خصوص این نوع نهادها که آزادی یکی است و برای همه نهادها حاکمیت قانون يك بحث اساسی و بنیادی است، حق نداریم اینها را محروم کنیم از اینکه در این موارد صحبت کنند، باید حرف بزنند، ولی اینکه با چه رویکردی حرف بزنند، مهم است. من اگر می‌گویم همکار من باید از این حقوق بهره‌مند باشد اصلاً برخورد سیاسی تلقی نمی‌شود. ضمناً رادیکال است. معنایش این است که از این حقوق بهره‌مند نیست. چه چیزی می‌خواهی علیه حکومت بگویی که از این بالاتر باشد تا اینکه من بگویم همکار من بی‌گناه است و آزادش کنید. از کجا می‌دانید که بی‌گناه است به همین دلیل می‌خواهم بگویم در عین حال که فرمایش آقای اثباتی درست است، اما به نظرم این ادبیات خیلی خیلی تعیین‌کننده است.

**رنگارنگی بین نهادهای مختلف مستلزم وجود مرام‌نامه و مشی‌ای است که هر نهاد و حزب دارد. ادبیاتی که با آن موضع‌گیری می‌کند و گفت‌وگویی درون‌گروهی، مستلزم وجود حزب و نهاد است و يك مرام‌نامه‌ای که داخل این حزب به توافق رسیدند و بر اساس آن من عضو نهاد یا صنف می‌شوم.**

**اثباتی:** آقای عبدی اشاره بسیار درستی به الگوی رفتار صنفی کردند و من هم به شدت با این نظر موافق هستم. دو مثال بزنم که برخوردی که به نظر من لازم بود، انجام شود را به این ترتیب پیش بردند. همان‌طور که می‌دانید در مورد سینما در دوره‌ها و دولت‌های مختلف، قبل از انقلاب از دوره پهلبد تا دوره‌های بعدی سند سینما قرار بود نوشته شود، در واقع نسخه‌ای که چارچوبی را مشخص کند برای اینکه تمام فعالیت‌های سینما در آن چارچوب و طبق آن قاعده باشد. در واقع قاعده بازی را مشخص کنند، فارغ از اینکه چنین قاعده‌ای ضرورت دارد یا ندارد، اگر قرار است قاعده‌ای نوشته شود قاعدتاً باید در درجه اول مصرف‌کنندگان یا مخاطبینش مثلاً در حوزه سینما اگر بخواهند سند سینما را بنویسند ما سینماگران هستیم. ما باید در جریان باشیم و اظهارنظر کنیم در موردش بحث کنیم. نمی‌خواهیم ندید محکومش کنیم یا مخالفت کنیم. اول باید بدانیم که چیست قبل از اینکه تصویب شود. من دقیقاً همین را نوشتم خطاب به شورای عالی انقلاب فرهنگی که لطفاً قبل از اینکه سند را تصویب کنید، منتشر کنید. انتشار یعنی باب گفت‌وگو را باز کردن، اظهارنظرها را بشنویم، سینماگران و صاحب‌نظران در موردش نظر می‌دهند و اگر آن موقع فکر کردید نظر خودتان درست است، تصویب کنید.

**باگ‌ها یش درمی‌آید.**

اثباتي: ميخواهم اين الگوي رفتاري را بگويم که هم وقتي بدون نظر گروهی از جامعه که مشمول قوانیني ميشوند براي شان قوانيني وضع ميکنيد از ابتدا رفتار غيردموکراتيك است. مقابله با آن چطور بايد باشد، مطالبه اينکه بايد مشارکت کنیم در تعيين سرنوشت خودمان از طريق قوانين. پس هر چند شما نمايندگي داريد که اينها را به تصويب برسانيد، اما همانطور که مذاکرات مجلس را در صحن علني در راديو پخش ميکنند تا همه اطلاع داشته باشند و بازخوردهايي را به وجود ميآورد در همه سطوح بايد اينطور باشد. اخيرا تصميم گرفته شد به دلایلي دور تئاتر شهر را ديوار بکشند. من نوشتم قبل از اينکه کلنگ بزنيد لطفا طرح را با تمام جزئیاتش و پيوستهايش منتشر کنيد. شايد من هم به عنوان کسي که دغدغه ام اين بناي مهم فرهنگي شهرمان است و اهل اين حرفه هستم، نظر شما و طرحي را که داريد تصويب کنم يا احيانا نظراتي داشته باشم که در تصميم شما تبديلي ايجاد کند. منظورم فقط من نيستم، اين وظيفه صنف و نهاد است. نهاد بايد پيشقدم باشد که در درون خودش، براي مناسبات دروني خودش و چه در مناسبات بيرون از خودش، مثل مثالهايي که زدم همواره مطالبه گفتوگو و دامن زدن به گفتوگو را داشته باشد. البته مستلزم اين است که رسانههاي آزادي وجود داشته باشند که ظرفيت انتشار همه مباحث را داشته باشند از طرف ديگر اين اعتقاد باشد. متاسفانه در خيلي از موارد دوستان با حسن نيت ما ترجيح ميدهند از روابط و مناسباتي استفاده کنند و پشت درهاي بسته مذاکراتي کنند و به تفاهماتي برسند. چک و چانه بزنند که به نظر من رفتار درست صنفی نيست.

ميخواهم سوالي مطرح کنم که کمي هم بحث را مصداقي کنیم. يکي از بهانههاي موجود براي محدود کردن اصناف و تشکلهای، همانطور که در مورد روزنامه نگاران هم اتفاق افتاد، اين است که از کار صنفی تعبیر رفاهي ميشود مثلا اينکه آذوقه بدهيد، چه کار به کارهاي سياسي داريد. يعني اسم سياسي روي يکسري فعاليتها و مواضع گذاشته ميشود و اسم رفاهي روي بخش ديگري و دولتها معمولا اين را الصاق ميکنند به صنف که شما کار سياسي ميکنيد، به کار صنفی بپردازيد و منظورشان از کار صنفی رفاهي است. يکي از اتفاقاتي که افتاد در مورد خانه سينماست. به اين دليل و دلایل ديگر که سرفصلش کارهاي سياسي کردن است که هميشه اين انگ به خانه سينما چسبانده ميشود، خانه سينما را در برهههاي تعطيل کردند و بعد که بيشتري در جريان هستيد و آن موقع عضو هيات مديره خانه سينما بوديد، اتحادي شکل گرفت و حرکت مقاومتي در برابرش شد و به نتيجه هم رسيد. در مورد

این بخش و نسبتش با خانه سینما صحبت کنید و اینکه چه روندی طی شد که با موفقیت رسید و آن مقابله صنفی که آحاد سینما هم همراهی کردند.

**اثباتی:** بسته شدن خانه سینما به نظرم اتفاق مهمی بود. یعنی ابعاد و انعکاس عجیب و غریبی پیدا کرد که دور از انتظار همه ما بود و اصلاً فکر نمی‌کردیم تعطیل کردن خانه سینما به عنوان یک نهاد بتواند به جاهایی برسد که در برنامه انتخاباتی رییس‌جمهور بعدی هم باز کردن خانه سینما گنجانده شود.

### جزو وعده‌هایشان بود.

**اثباتی:** بله، توجه جامعه را به شدت جلب کرده بود و فراتر از ایران هم منعکس می‌شد. موردی که شاید به عنوان تجربه خیلی کوتاه در مورد آن دوره بخواهم عرض کنم، این است که برآیند جمعی اکثریت صنف، همه را نمی‌گویم، چون اتفاقاً دولت تمایلش این بود که بتواند در مدیریت این نهاد دخالت کند و ما مخالف این قضیه بودیم. می‌خواستند مدیرعامل با نظر آنها انتخاب شود یا مدیرعامل موردنظر آنها انتخاب شود یا از بین افراد مورد نظر آنها انتخاب شود. در مورد هیات‌مدیره هم همین نظر را داشتند. اصولاً این کنترل و تمایل را همچنان دارند در آن زمان به صورت خیلی جدی طرح کردند و ما زیر بار نرفتیم و فکر کردیم که اگر بپذیریم، می‌تواند در ادامه ما را وادار به پذیرفتن مسائل دیگری هم بکند. در نتیجه مقاومت کردیم. اکثریت صنف پشتیبانی کردند. فضای عمومی و افکار عمومی به شدت حمایت کردند به دلیل اینکه ما میدان بازی را به رسانه‌ها و افکار عمومی بردیم. سعی کردیم مسائلی که طرح شده با همه ابعاد حقوقی خودش اتفاقاً در فضای حقوقی منتشر کنیم و به اطلاع همه برسانیم. یادم است یک بار دانشجویان حقوق دانشکده حقوق دعوت کردند به عنوان یک مطالبه موردی در این زمینه صحبت شود و نمایندگان ارشاد نیامدند، سینماگری از همکاران ما به نمایندگی از آنها آمد، در دفاع از کاری که کرده بودند و حاصل آن بحث صرفاً حقوقی به نفع استقلال‌های منطقی خانه سینما بود. ما را به لحاظ مقررات تحت فشار قرار دادند که حکم بستن خانه سینما را گرفتند که ما شکایت کردیم و شکایت ما احتمالاً شامل مرور زمان شده که از وزیر ارشاد شکایت کردیم و از طریق مالی هم تحت فشار قرار گرفتیم. اوراق قرضه چاپ کردیم. یک حرکت عجیبی بود که اوراقی که نمونه‌اش را دارم، چاپ کردیم و سینماگران هم کمک کردند که بتوانیم حقوق کارمندان خانه سینما را بدهیم. این مسیر به صورت فرسایشی طی شد و ما تمام مدت

تلاش کردیم که فقط در چارچوب ظرفیت‌های قانونی این مقاومت را پیش ببریم حتی روزی که شنیدیم در خانه سینما رفته‌اند و اسناد را برمی‌دارند و اطلاع دادیم و همه بلافاصله جمع شدند بعضی از همکاران سینماگر ما می‌خواستند پلمب را بشکنند و وارد خانه سینما شوند که من شخصا مراقبت کردم این اتفاق نیفتد. در هیات‌مدیره همه این نظر را داشتیم که کاری که انجام می‌دهیم باید در چارچوب قانون باشد و از طریق مسیرهای قانونی باید حقانیت خودمان را ثابت کنیم. آن تجربه واقعا تجربه خیلی خوبی برای يك نهاد صنفی بود که می‌تواند مقاومت کند، اگر رعایت مسائل قانونی را بکند و قاعده بازی را به این شکل پیش ببرد. البته الان خیلی این اتحاد و همبستگی را نمی‌بینم ولی تجربه بسیار درخشانی بود. خاطرم هست بعضی از افراد عضو نهادهای دیگر هم این تجربه را به عنوان يك تجربه شاید به دردبخور برای فعالیتهای خودشان هم در نظر داشتند.

آقای عبدي دوست دارم نظر شما را درباره این اتفاق در حوزه سینما که حتما همان زمان پیگیری می‌کردید، بدانم. تقابلی میان دولت و صنف به وجود آمد و دولت خیلی تمایل داشت این نهاد تعطیل شود ولی مقاومتی اتفاق افتاد چه در بعد رسانه یا چانه‌زنی‌هایی که انجام شد. نظر شما به عنوان يك فعال صنفی و پژوهشگر اجتماعی در مورد این اتفاق چیست؟ سوال بعدی اینکه این اتفاق در مورد انجمن روزنامه‌نگاران ایران هم افتاد که تعطیل شد و بعد از چند سال جایگزینی انجام شد و تاسیس مجددی صورت گرفت که مرتبط با آن بود که انجمن روزنامه‌نگاران تهران بود و محدودیتی برای انجمن ایران پدید آورد.

عبدي: نهاد صنفی سینما با نهادهای دیگر خیلی فرق می‌کند. سینما برخلاف روزنامه‌نگاری يك هنر خاص است. هنر ارتباط ویژه‌ای هم با افکار عمومی پیدا می‌کند به خصوص سینما، بسیاری از چهره‌هایشان سلبریتی‌های جامعه هستند که متفاوتند و حمایت‌های بین‌المللی دارد. بدون اینکه به این نکات کاری داشته باشم، همبستگی بین‌المللی هم در بین روزنامه‌نگاران هست ولی متناسب با آنها نیست. سینماگران به ندرت می‌توانند فردی کار کنند. ما ساخت فیلم فردی نداریم، اما يك نفر می‌تواند به عنوان سردبیر و نویسنده يك مجله در بیاورد حالا کیفیت خوبی نخواهد داشت. از همه مهم‌تر سینماگران صنفی هستند که پیوند وثیقی با منافعشان هم دارند، برخلاف روزنامه‌نگارها. روزنامه‌نگارها منفعت مادی خیلی ندارند و به علاوه مورد مهم‌تر اینکه حساسیت سیستم نسبت به روزنامه‌نگاران خیلی بیشتر است.

بنابراین این مجموعه مسائل موجب میشود که نتوانیم این دو را مقایسه کنیم ولی این نکته که آقای اثباتی فرمودند که آن زمان همبستگی جدی داشتیم که شاید الان نداشته باشیم، همبستگی‌ها در جریان کنش اجتماعی است که خودش را به خوبی بروز میدهد. من معتقد نیستم الان ندارند. الان هم اگر يك کنش عمومی شامل حال سینماگران بشود احتمالاً همبستگی‌شان را بروز میدهند. مثالی میزنم؛ مثلاً يك دفعه يك جا زلزله میشود مردم حس همبستگی‌شان را بروز میدهند در حالی که قبل از آن، این همبستگی را جایی نشان نمیدهند. این یکی از اشتباهات حکومت‌هاست که مثلاً می‌بینید اینها که با هم اختلاف دارند و احتمالاً خیلی اطلاعات هم از درون خانه سینما داشته که اینها توی سر و کله هم می‌زنند و حسادت دارند و فکر میکند راحت میتوان تعطیلش کرد. این همان زلزله است که می‌آید. متوجه نیست که انسان‌ها در شرایط بحرانی همبستگی‌هایشان را نشان میدهند و آن زمان دو نفر که در خانه سینما با هم اختلاف جدی به لحاظ فکری و منافی دارند، وقتی می‌بینند زلزله‌ای هويت، بقا و بنیان‌شان را تهدید میکند هر دو با هم متحد میشوند. این مساله به نظرم برای خانه سینما مهم بود و فکر میکنم خانه سینما به دلایلی قوی‌تر از روزنامه‌نگاران بودند. قوی‌تر از این نظر، با تجربه‌تر و جا افتاده‌تر و کمی هم محافظه‌کارتر. این محافظه‌کاری اهمیت دارد. مدیران مسوول محافظه‌کار هستند، اما روزنامه‌نگاران فاقد این محافظه‌کاری هستند. زندگی اجتماعی ما بین تعامل بین ثبات و تغییر، به نحوی تعامل و بالانس بین رادیکالیسم محافظه‌کاری است که باید شکل بگیرد. هر کدامشان غلبه پیدا کنند، ممکن است مخل کارشان شود. برداشت من این است که خانه سینما به دلیل اینکه منافع‌شان ارتباط وثیقی داشت، سرمایه‌های جدی داشتند، شهرت‌شان و هر چیزی که بگویید، يك محافظه‌کاری داشتند که يك نوع رادیکالیسم دولتی بقای این محافظه‌کاری را در خطر قرار داد و اینها هم پاسخ مثبتی دادند و تجربه مفیدی هم بود. اما در مورد روزنامه‌نگاران اساساً ماجرا فرق میکند. نه تنها این ویژگی را نداشتند، بلکه مشکل‌شان جای دیگری هم بود که در جریان واقعه ۸۸ دچار بحران شدند. در واقع يك اتفاق بزرگ‌تری اینجا پیش آمده بود اینها این وسط قربانی آن اتفاق هم شدند و دیگر نتوانستند خودشان را جمع و جور کنند. شاید به صفت فردی‌شان هم سیاسی‌تر بودند، يك مجموعه‌ای از این مسائل پیش آمد. اما اینکه چرا انجمن صنفی تهران شکل گرفت ربطی به آن ماجرا نداشت. حکومت بعد از ۸۸ سعی کرد انجمن‌ها را کوچک و استانی کند و به حساب خودش بیشتر از شرشان در امان باشد.



**اثباتي:** در قوانين وزارت كار تغييراتي دادند.

**عبدي:** بله كه در دولت آقاي روحاني هم خوشبختانه حل شد ولي به نتيجه نرسيد. سعي كرديم سراسري كنيم ولي اشتباهي كه حكومت ايران مي‌كند، اين است كه فكر مي‌كند انجمن‌ها براي شتر هستند در حالي كه نمي‌دانند اينها در کوتاه مدت و در جزييات مي‌توانند براي حكومت شتر باشند...

**شر به معني در دسر.**

**عبدي:** بله، شر را همين‌طور تعريف مي‌كنند كه موي دماغ هستند (با لبخند) مثلا در فوتبال اگر رئال مادرید نباشد، بارسلون معني ندارد، جلوي رئال است كه معني مي‌دهد و برعكس. اينجا هم قرمز و آبي همين‌طور است يكي را اگر حذف كنيد، اينها دشمن هستند ولي دوتاي‌شان بايد جمع شوند كه سر ملت را شيره بمالند و وقت‌شان را تلف كنند (با خنده) جذابيتش در همين جاست. والا اگر يكي‌شان نباشد بي‌معني مي‌شود. حكومت‌ها حواسشان به اين بخش ماجرا نيست. هنگامي كه اين نهادها را ميزنند تازه بايد ببينند چه خاكي به سرشان كنند، مقابل ملتي مي‌مانند كه اصلا حرفشان را گوش نمي‌كند. بنا بر اين سيستم‌هاي حكومت‌ها خيلي كوتاه بين هستند و منافع کوتاه مدت را نگاه مي‌كنند. در حالي كه واقعيت اين است كه نهادها در مواقع بحراني به شدت به كمك حكومت‌ها مي‌آيند. در واقع به كمك خودشان است. حكومت خودشان را خيلي مغاير هم نمي‌بينند.

**حالا كه بحث را تا اينجا آورديد، در مورد نسبتش با آزادي و دموكراسي هم بگوويد.**

**عبدي:** اجازه دهيد به مورد اشاره كنم. من اساسا با آزادي به عنوان ارزش نگاه نمي‌كنم، به عنوان ضرورت نگاه مي‌كنم. اين دو نگاه فرق مي‌كند. شما اگر ارزشي نگاه كنيد، مي‌توانيد کنار بگذاريد. حالا يك ارزش بالاتري به جايش مي‌آيد مثلا امنيت يا عدالت. اما رويکرد جامعه‌شناسي من اين است كه اگر حكومتي مي‌تواند همه آزادي‌ها را سلب كند و بهترين جامعه را ايجاد كند خب انجام بدهد. مردم آزادي‌شان را توي طبق مي‌گذارند و به حكومت تقديم مي‌كنند. ولي چنين چيزي غيرممکن است. دلايل جامعه‌شناسانه عميق هم دارد. هنگامي كه شما آزادي را مي‌گيريد يك حركتي را از جامعه مي‌گيريد. شاه در يكي از صحبت‌هايش به علم مي‌گويد من اين همه براي دانشجويان كار کرده‌ام چرا اينها عليه من حرف ميزنند. علم مي‌گويد اعليحضرت شما متوجه

نیستید (حالا من با ادبیات خودم می‌گویم) وقتی کسی دکترا می‌گیرد دیگر حاضر نمی‌شود حرف تو را بپذیرد. او دکترا گرفته ارزش‌های شخصی پیدا کرده که اگر نتواند ارزش‌های شخصی‌اش را بروز بدهد دکترا نفی مدرکش است. دکترا می‌گیرد که بالنده شود، ارزش‌های شخصی‌اش را بروز دهد و کمک کند در جامعه‌اش مشارکت داشته باشد. حالا شما همه اینها را بگیرید به يك معنا دکترا بی‌سواد به جامعه می‌دهید. کسی که دکتراي تئاتر دارد، هنرمند تئاتر است به این دلیل هنرمند تئاتر است که باید خلاقیت‌های خودش را نشان دهد. اگر نشان ندهد که می‌شود يك سیاهی لشکر. بنابراین جامعه را به عقب برمی‌گردانید. اگر به عنوان ضرورت نگاه کنیم، آن موقع ضرورت می‌گوید ارزشی نیست. باید ببینیم چه حدي از ضرورت آزادي وجود دارد که می‌تواند کمک کند. جامعه که به سمت تقسیم کار می‌رود؛ جامعه‌ای که افراد فردیت‌هایشان بیشتر می‌شود به ناچار باید آزادي‌هایشان هم بیشتر شود، نهادهای مدني هم این آزادي‌ها را نمایندگی می‌کنند. حکومت اگر این را نفهمد تا حدي جلو می‌رود، اما جاهایی گیر می‌کند و به بن‌بست می‌رسد و عقب‌گردش شروع می‌شود. بنابراین به نظر من يك رکن اساسي آزادي‌های اجتماعي، نهادهای مدني است. اساسا بدون نهادهای مدني نمی‌توانیم آزادي داشته باشیم. سطحش را هم جامعه تعیین می‌کند.

**آقای اثباتی شاید این سوال را می‌توانستم قبلا بپرسم. هویت صنفی چطور به کمک هویت فردی اعضای آن صنف می‌آید و برعکس. در واقع صنف و اعضای آن صنف چطور هویت‌شان را مبادله می‌کنند. در واقع اینکه من عضو يك حزب باشم چه ارزش افزوده‌ای برای من دارد؟**

**اثباتی:** حدود 30 سال قبل که خانه ابتدا به صورت رسمي و فعال تشکیل شد و سال 71-72 هیات‌مدیره انتخابی شروع به فعالیت کرد و چند سال قبلتر مقدماتش را افرادی از درون دولت فراهم می‌کردند و این هم یکی از پارادوکس‌هاست که صنف به جای اینکه از درون خودش بجوشد و شکل بگیرد، در آن شرایط سياسي اجتماعي دهه 60، بخش دولتي سینما...

**عبدی:** جالبتر از آن انجمن صنفی است که شش تا از مدیران مسوول شکل داده‌اند که به نظر من ایرادی ندارد.

**اثباتی:** وقتی شکل گرفت و ما هم موافق هستیم که بالاخره يك نفر بانی خیر شد و این اتفاق افتاد.

از همان زمان وقتی اولین کارتهای صنفی طراحی شد، سینماگران صاحب

يك هويت اجتماعي شدند كه قبلا نداشتند. ميخواهم فراتر از اين بگويم كه اگر در خيابان جلوي شما را ميگرفتند كه چه كاره هستيد، مي توانستيد كارت را نشان بدهيد كه نشان مي داد شما عضو يك نهاد صنفی هستيد و به هر حال اين هويت بود. علاوه بر اينكه به عنوان معرف و كارت شناسايي عمل مي كرد، ما را متعلق به يك گروه كرد. به لحاظ روانشناسي اجتماعي به نظرم خيلي مهم است. هواداران محترم تيمهاي قرمز و آبي؛ خيلي هاي شان شايد از طبقات فرودست هم هستند، اما در استودیومها وقتي در كنار هم قرار مي گيرند صاحب يك هويت اجتماعي و قدرت ميشوند. اين براي شان جذاب است. به دنبال اين هويت هستند. به دنبال اين هستند كه عضو يك گروه باشند. اين طوري به لحاظ هستي شناسانه معني پيدا مي كنند. من هم به عنوان سينماگر مثال خودم را مي زنم به عنوان سينماگر حرفه ام طراحي صحنه و لباس است. اما به عنوان عضو انجمن صنفی طراحان فيلم سينمايي ايران، فكر مي كنم من مي توانم در سرنوشت مجموعه همكاران خودم به لحاظ احقاق حقوق خودشان فعاليت كنم. اين چيزي بيشتري از لذت كار كردن فقط در حرفه به من مي دهد. در خانه سينما متوجه ميشوم كه مي توانيم روي فرهنگ مملكت مان و مناسبات فرهنگي مملكت تاثير بگذاريم. سرزميني كه در آن زندگي مي كنيم. ايجاد اين فضا ي نقش پذيري خاصيتي است كه نهادها مي توانند داشته باشند.

**عبدی:** مطلبي كه آقاي اثباتي در مورد طرفداري فرمودند، خيلي مهم هستند.

**طرفداران يك تيم مي توانند بر تصميم گذاريها تاثير بگذارند كه مثلا مر بي عوض شود.**

**عبدی:** بحث تصميم گذاري نيست اينكه مثلا ما طرفدار كشور و تيم ملي مان هستيم يك عراقي هم طرفدار تيم ملي اش است. نميشود كه ما طرفدار تيم ملي آنها باشيم و آنها طرفدار تيم ملي ما، چون خيلي غير معقول است، اما قرمز و آبي كاملا مي توانست اتفافي جابه جا شود و هيچ اتفافي هم نمي افتد. آنچه براي هر قرمز و آبي مهم است، همين طرفداري هويتي است و خيلي هم مهم نيست كدام طرف باشد. كاملا هم مي تواند اتفافي باشد. خيليها هم شايد معلوم نشود براي چه مثلا ممكن است از يك بازيگر خوشش آمده باشد و طرفدارش شده باشد. ميخواهم بگويم اينجا مهم است ولي ما بدون اين هويت خيلي ضعيف ميشويم. يعني شما هميشه دوست داريد فارغ از منافع قدرتمند باشيد. من به عنوان روزنامه نگار دلم ميخواهد اگر مساله اي براي من پيش بيايد چهار نفر باشند كه براي يك فاتحه بخوانند اين خيلي مهم

است و این است که به شما قدرت می‌دهد، اما به این معنا نیست که می‌خواهیم با کسی جنگ کنیم. من روزنامه‌نگار هستم ولی می‌دانم که با خانه سینما هر دو یک صنف فرهنگی هستیم. من با خانه سینما و خانه کارگر یا یک صنف کارگری یک مجموعه صنفی کشورمان هستیم و حتی در سطوح بالاتر. بنابراین نهادهای صنفی در عین حال که هویت‌بخش هستند محدودیت‌آور هم هستند. اینها به ما قدرت و نظم می‌دهد.

**اثباتی:** البته یک اختلال کارکردی دارند، برمی‌گردم به ابتدای فرمایشات آقای عبدي که این اختلال کارکردی که در نهادهای صنفی وجود دارد به دلیل خلأ نهادهای دیگری است که به صورت طبیعی کارکرد خودشان را ندارند. اگر احزاب سیاسی فعال باشند، خیلی از این نیرو و انرژی که در نهادهای صنفی خودش را نشان می‌دهد و آزاد می‌کند، در جای درستش این اتفاق برایش می‌افتاد و نهادها به کارکردهای کارآمدتر خودشان می‌رسیدند.

**متن کامل این مصاحبه امروز در سایت «اعتمادآنلاین»**

---

در قانون اساسی در مورد آزادی بیان تصریح شده آزادی بیان جزو حقوق مردم است. پس روزنامه‌نگاران آزاد هستند نظرشان را بگویند. تفتیش عقاید نمی‌شود کرد. حق آزادی بیان و انتشارش وجود دارد. پس برای من سینماگر هم باید این حق وجود داشته باشد که بتوانم فیلم مورد نظرم را بسازم، مسائل اجتماعی را از زاویه دید خودم بیان کنم. وقتی هر دو صنف درگیر محدودیت در این زمینه هستیم، باید نسبت به این قضیه هم واکنش نشان دهیم. قرار نیست انرژی ما صرف این شود که اجازه بگیریم که بتوانیم حرفی را بزنیم، فیلمی را بسازیم، خبری را منتشر کنیم، نظرسنجی را اعلام کنیم که نیاز جامعه است. وقتی انرژی ما صرف این موارد شود از پرداختن به مسائل دیگری که ذاتاً مسائل صنفی و منافع‌مان است باز می‌مانیم.

در خانه سینما همیشه این را تکرار کردیم که مثلاً در انتخابات که یکی از نقاط عطف فعالیت سیاسی جامعه است، افراد سینماگر حق دارند به صفت فردی خودشان هوادار یک نامزد باشند و برایش تبلیغ کنند. این را نباید به عنوان فعالیت سیاسی خانه سینما قلمداد کنیم. فعالیت سیاسی یک فرد خاص است. یادم است زمانی در مورد جنگ اول غزه و اتفاقاتی که افتاده بود خانه سینما هم بیانیه داد. این جزو وظایف خانه سینما نیست، اما تمام نهادهای مدنی در تمام دنیا گاهی انتظار می‌رود به عنوان مسوولیت اجتماعی و انسانی خودش ساکت

نماد.

سینما برخلاف روزنامه نگاری يك هنر خاص است. هنر ارتباط ویژه‌ای هم با افکار عمومی پیدا می‌کند به خصوص سینما، بسیاری از چهره‌هایشان سلبریتی‌های جامعه هستند که متفاوتند و حمایت‌های بین‌المللی دارد. بدون اینکه به این نکات کاری داشته باشم، همبستگی بین‌المللی هم در بین روزنامه نگاران هست ولی متناسب با آنها نیست. سینماگران به ندرت می‌توانند فردی کار کنند. ما ساخت فیلم فردی نداریم، اما يك نفر می‌تواند به عنوان سردبیر و نویسنده يك مجله در بیاورد حالا کیفیت خوبی نخواهد داشت. از همه مهم‌تر سینماگران صنفی هستند که پیوند وثیقی با منافعشان هم دارند، برخلاف روزنامه نگارها. روزنامه نگارها منفعت مادی خیلی ندارند و به علاوه مورد مهم‌تر اینکه حساسیت سیستم نسبت به روزنامه نگاران خیلی بیشتر است.

الان هم اگر يك کنش عمومی شامل حال سینماگران بشود احتمالاً همبستگی‌شان را بروز می‌دهند. مثالی می‌زنم؛ مثلاً يك دفعه يك جا زلزله می‌شود مردم حس همبستگی‌شان را بروز می‌دهند در حالی که قبل از آن، این همبستگی را جایی نشان نمی‌دهند. این یکی از اشتباهات حکومت‌هاست که مثلاً می‌بینید اینها که با هم اختلاف دارند و احتمالاً اطلاعات هم از درون خانه سینما داشته که اینها توی سر و کله هم می‌زنند و حسادت دارند و غیره فکر می‌کند راحت می‌توان تعطیلش کرد. متوجه نیست که انسان‌ها در شرایط بحرانی همبستگی‌هایشان را نشان می‌دهند و آن زمان دو نفر که در خانه سینما با هم اختلاف جدی به لحاظ فکری و منافع دارند، وقتی می‌بینند زلزله‌ای، هویت، بقا و بنیان‌شان را تهدید می‌کند هر دو با هم متحد می‌شوند.

منبع: روزنامه اعتماد 2 اسفند 1402 خورشیدی